

آسیب‌شناسی علوم عقلی در حوزه

دکتر حسن مرادی، استاد فلسفه و عرفان سطح سه حوزه و استاد فلسفه دانشگاه شاهد و طلبه درس خارج

مقدمه: درخت زیبا و کهن سال علوم عقلی در حوزه شیعه با اصلی ثابت و راسخ در قرآن و حدیث و فروعی در آسمان، همواره طالبان علم الیقین و عین الیقین را به سوی خود جذب کرده است و آنها که از میوه تازه این درخت خورده^۱ اند می‌دانند چه درخت گرانمایی را پیدا کرده‌اند. در تمام اعصار، باغبانانی که به حق، محب الله تعالی، قرآن و عترت بودند، به حول و قوه الهی و با تمام وجود از این درخت محافظ کرده و می‌کنند. این وظیفه اکنون بر دوش کسانی است که از میوه این درخت طیبیه، جانشان رشد یافته و در زیر سایه رحمت آن، از آفتاب جهل و شک مصون بوده‌اند. از آنجا که آفات و خطرات همواره بوده و هست تلاش می‌شود تا به سهم خود آنچه در باب آسیب‌شناسی علوم عقلی، در وقتی محدود و به سرعت، به ذهن حقییر رسیده، در چند بند، در معرض نگاه نقاد اهل نظر قرار گیرد تا پخته شود خامی.

1. عدم مطالعه تاریخی علوم

کم توجهی به تاریخ یک علم یکی از آسیب‌های آموزش علوم عقلی در حوزه است. معمولاً در حوزه، یک کتاب درسی مثل شرح تجرید علامه حلی انتخاب می‌شود و طلبه بدون دانستن این که این کتاب در چه فضای فکری و بر اساس چه مبانی فلسفی نوشته شده است شروع به خواندن آن می‌کند و حداکثر چیزی که از تاریخ آن علم و مسائل مطرح شده می‌داند اموری است که در خود کتاب به عنوان اقوال دیگران مطرح شده است. دانستن سیر تاریخی سوالات و پاسخ‌ها در هر علمی دارای اهمیت است اما این امر در علوم عقلی دو چندان است زیرا در علوم عقلی سیر خطی پیشرفت بسیار کم‌رنگ‌تر از سایر علوم است. برای مثال، علوم عقلی مانند علم داروسازی نیست که با آمدن دارویی جدید، داروی قبلی بطور کلی بی‌اعتبار شود. بسیاری از مسائل در علوم عقلی می‌توانند جواب‌های متفاوت از مناظر متفاوت داشته باشند یا از یک منظر جواب‌های متفاوت در طول هم وجود داشته باشد. برای مثال در مسأله جبر و اختیار یا در مسأله توحید با وجود جواب‌های قوی‌تر در حکمت متعالیه هنوز جواب‌های حکمت مشاء برای افراد زیادی قابل استفاده است؛ زیرا فهم جواب‌های قوی‌تر حکمت متعالیه، محتاج دانستن مبادی تصویری و تصدیقی قوی‌تر و سخت‌تری است که دیرتر و سخت‌تر بدست می‌آیند. یک فیلسوف یا متکلم باید انواع جوابها را بداند تا در برخورد با سوالات و شبهات، جوابی متناسب با سائل دهد، نه هر چه می‌داند. گاه صعوبت فهم جوابی عمیق، مشکلات جدید و جدی برای اذهان ناپخته به‌بار می‌آورد و به جای درمان درد، دردی افزون می‌کند. البته این امر که چه مقدار اطلاعات تاریخی برای افراد لازم است بستگی به حوزه کاری در نظر گرفته شده برای آنها دارد. یقیناً آن مقداری که یک محقق در تاریخ فلسفه و کلام باید بداند برای یک استاد آموزشی لازم نیست و حتی همین مقدار برای یک مبلغ عمومی لازم نیست. میزان آگاهی لازم برای هر فرد، باید بعد از مشخص شدن تخصص‌هایی که در ادامه بحث می‌شود از راه کارشناسی نظری و میدانی، برای آن شاخه تخصصی تعیین شود.

2. عدم مسأله‌محوری

اکثر کتب آموزشی در حوزه علوم عقلی دارای ترتیب منطقی از اصول و مبادی به سمت مسائل هستند. این ترتیب هر چند منطقی است اما شاید تعلیمی نباشد زیرا بحث از مبادی، گاه آن چنان طولانی و سنگین می‌شود که فرد اشتیاق خود برای یادگیری این علوم را از دست می‌دهد و با نارضایتی و بی‌میلی بحث را دنبال می‌کند یا به کلی از ادامه مسیر منصرف می‌شود. به نظر شیوه «مسأله‌محوری» برای آموزش مناسب‌تر باشد. زیرا در این شیوه ابتدا فرد با مسائل مواجه می‌شود، مسائلی که از او خواسته می‌شود تا جوابی برای آنها بیابد. او در جریان فکر کردن در مورد جواب با دشواریهای نظری این کار آشنا می‌شود و در این مرحله است که مشتاق شنیدن و فهمیدن جواب‌های دیگران می‌گردد. نقش اصلی استاد در این شیوه، هدایت فرد در جریان حل مسأله است و دادن اطلاعات تاریخی در مورد حل مسأله توسط دیگران یک کار فرعی است.

اگر چنین آرزویی در محیط‌های آموزشی ما و به خصوص در مورد علوم عقلی در حوزه‌ها^۲ محقق شود، اولاً دانشجویان و طلابی خواهیم داشت که از نشاط علمی بالایی برخوردارند، ثانیاً به جای پرورش اساتیدی که فقط در تدریس یک یا چند کتاب خاص مهارت دارند، محققان و مدرسانی خواهیم داشت که قوه اجتهاد در علوم عقلی دارند و نه تنها از روبه‌رو شدن با شبهات واهمه ندارند؛ بلکه خود همچون طیبی دوار به سراغ شبهات و سوالات رفته و درمان یا جواب را قبل از فراگیر شدن و دادن تلفات زیاد پیدا خواهند کرد. مزیت دیگر مسأله‌محور بودن در امر آموزش این است که یادگیری مکاتب مختلف فکری و مبادی تصویری و تصدیقی آنها آسانتر می‌شود زیرا در حل یک مسأله می‌توان مبادی و راه حل مکاتب را با یکدیگر مقایسه کرد و قوت هر یک سنجید. در این روش فرد برای حل مسائل مختلف باید بارها به مبادی مکاتب فکری مختلف رجوع کند و این موجب فهم عمیق‌تر و ملکه شدن مطالب در جان او می‌شود. علاوه بر این می‌توان پرهیز از بحثهای بی‌فایده را نیز مزیت دیگر رویکرد مسأله‌محوری دانست. زیرا وقتی توجه به مسائل و اهتمام در حل آنها باشد از بحثهای تکراری یا بی‌فایده و ملال‌آور جلوگیری شده و فقط آن دسته از مفاهیم و اصول که کاربردی هستند مورد دقت و تحقیق واقع می‌شود. با استفاده از این شیوه و تبصر در حل مسئله، در مورد سوالات اصلی کلامی و فلسفی، فرد می‌تواند سوالات جدید را با این سوالات اصلی تحلیل کرده و جواب دهد.

3. وجود بت‌های ذهنی

از مهم‌ترین و شایع‌ترین آسیب‌ها در علم، بت شدن يك فرد یا يك مكتب است. این امر در محیط مذهبی و در مورد علوم دینی بسیار جدی‌تر و شدیدتر است زیرا دین به افراد و مكاتب تقدس می‌دهد. باید بین «احترام گذاشتن» به بزرگان علمی گذشته و حال و «تعبد داشتن» نسبت به آنها تفاوت نهاد. غیر از خدا و معصومین سایر افراد ممکن الخطا هستند و معلوم شدن خطای يك بزرگ، نشان بی‌اهمیت بودن کارش نیست. حداقل این است که دیگران از آن مسیری که او برای رسیدن به آن تلاش نموده و رفته است اما احیاناً به نتیجه مطلوب نرسیده است، طی طریق نمی‌کنند و این به خودی خود خدمتی بزرگ به جامعه علمی است. اساس کرامت انسانها به تقوای آنهاست و نه صحت و سقم دستاورد علمی آنها. مهم این است که فردی با نیت خالص، تلاش علمی کرده اما صحیح بودن یا نبودن آن نباید ملاک اکرام یا عدم اکرام شود. با کمال تعجب دیده می‌شود که گاه تقدس امام معصوم و سخنانش به کتاب حدیثی یا کلامی سرایت می‌کند درحالی‌که در تمام نقلها یا فهم‌ها از احادیث، امکان اشتباه وجود دارد.

در علوم عقلی، برای مثال، عظمت و دقت ستودنی مكتب مشاء باعث شده که کتب فلسفی و کلامی این مكتب هنوز هم بعد از ظهور مكتب اشراق و مكتب متعالیه برای برخی به عنوان تنها فلسفه و کلام اسلامی معتبر تلقی شود. وقتی در حوزه کتابی، کتاب درسی می‌شود گاه چنان تقدس پیدا می‌کند که نقد آن یا جای‌گزین کردن آن با کتب جدیدتر يك بدعت نابخشودنی تلقی می‌گردد. البته قسمتی از این امر به فرهنگ عمومی «گذشته محور» و «ساکن پرور» جامعه ما بر می‌گردد. بارها از مردمان عادی و اهل علم شنیده شده که قدیم‌ها و قدیمی‌ها رفتند و دیگر چیزی یا کسی بهتر از آنها نیامده و نخواهد آمد در حالی که فرهنگ قرآنی چنین است که ما آیه‌ای را نسخ یا فراموش نمی‌کنیم الا اینکه بهتر از آن یا حداقل مثل آن را می‌آوریم، مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره، 106)

4. کم توجهی به مقدمات اخلاقی و عرفانی

هر چند کسب تمام علوم حقیقی، نیازمند تقوا است و خداوند تعلیم دادن از جانب خود «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ» (بقره، 282)، قرار دادن ملاک جدایی حق از باطل «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال، 29) و خروج از بن‌بست‌ها «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُم مَخْرَجًا» (طلاق، 2) را مشروط به تقوا دانسته اما در این میان، علوم عقلی که محور بحث آنها مبدأ و معاد و انسان‌شناسی است از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در کسب این علوم علاوه بر تقوای عمومی احتیاج به تقوای خاص است، تقوایی که منجر به مکاشفات و رؤیاهای صادقه شود. چطور می‌توان بدون درک شهودی از امور عینی مثل وجود یا نور، از آنها درک مفهومی داشت و حکمت اشراق و متعالیه و حتی حکمت مشاء را فهمید؟ کسی مثل شیخ اشراق به حق و با درایت، خواندن و فهمیدن کتاب حکمت اشراق را مشروط به ریاضتی چهل روزه کرده و حکیم را کسی می‌داند که هرگاه بخواهد، خلع بدن نماید.

متأسفانه این امر در چند دهه اخیر مورد بی‌توجهی قرار گرفته و ما شاهد ورود افرادی به حوزه این علوم هستیم که فقط عربی دانستن و هوش عمومی را شرط فهم این کتب می‌دانند. این افراد به واسطه نداشتن هیچ درکی از مبادی تصویری این علوم یا ناخواسته دست به تحریف مطالب می‌زنند یا منکر اموری می‌شوند که فهم آنها برایشان دشوار یا در مواردی غیرممکن است. برای مثال، بحث کردن از اموری مثل عالم مثل معلقه یا عالم مثل افلاطونی در حکمت اشراق و متعالیه احتیاج به درک حضوری از این امور دارد و الا یا با این امور، همچون يك فرضیه برای حل برخی مسائل معرفت‌شناختی برخورد می‌شود یا همانند یکی از دانش‌آموختگان فلسفه خواهیم شد که روزی قبل از آمدن استاد با حالت استفهام انکاری، از هم‌بحثی خود پرسید فلانی تو واقعا به این عالم مثل و مثال و امثال اینها اعتقاد داری؟!

اگر به مطالب فوق، لزوم فهم عرفان نظری برای فهم حکمت متعالیه را بیفزاییم مطلب واضح‌تر می‌شود. بدون درکی شهودی از نفس انسان و قوس صعود، چگونه میتوان مباحث نفس و معاد در جلد هشت و نه اسفار را فهمید؟ شاید سر عدم تدریس این متون توسط برخی از بزرگان مثل علامه طباطبایی همین امر، یعنی نبود مقدمات لازم باشد. وقتی برخی از اساتید فعلی و مشهور فلسفه، حکمت متعالیه را رد می‌کنند و می‌گویند این حکمت دارای مبادی متناقض می‌باشد نباید تعجب کرد. کسی که رابطه وحدت حقه حقیقیه و وحدت عددی را درک نکرده است می‌گوید چون ملاصدرا در جایی گفته است «وجود واحد است» و در جایی دیگر گفته است «وجود کثیر است» دچار تناقض شده است! اگر کسی درک شهودی از وجود نداشته باشد از این تناقضات زیاد می‌بیند زیرا ملاصدرا علاوه بر این اشکال مهم که ایشان پیدا کرده‌اند! وجود را هم بالفعل میداند هم بالقوه، هم عینی می‌داند هم ذهنی، هم علت بی‌علت می‌داند، هم معلول، هم ساکن می‌داند هم متحرک، هم زمان‌مند می‌داند هم بی‌زمان ...

5. روزآمد نبودن اطلاع از امکانات و تهدیدات

از جمله آسیب‌های علوم عقلی در حوزه، روزآمد نبودن در حوزه مجادلات عقلی و کلامی است. فلسفه و کلام وقتی زنده است که در متن تحولات فکری باشد. نباید منتظر بود تا افکار و شبهات وارد فضای فکری جامعه شود و گسترش یابد و بعد به دنبال فهم آن و جواب به اشکالات بود. متأسفانه در چند دهه اخیر ما در مورد طرح مسائل جدید فکری، شاهد تبعیت حوزه از جماعت روشن‌فکری و جواب‌های شتاب‌زده به آنها بودیم. این جوابهای شتاب‌زده موجب شده است که گاه حتی افراد ضعیف‌تر در خود حوزه‌ها، جذب جذابیت صورتی و محتوایی این افکار شوند و به علت نبود جوابهای قوی و نظریات رقیب جذاب‌تر، به کلی از حوزه علوم عقلی سنتی رویگردان شوند. یکی از همین طلبه‌ها در جواب سوال من در مورد خواندن کتب کلام اسلامی گفت این بحثها بی‌فایده است زیرا کانت آنها را جدلی‌الطرفین می‌داند و در پاسخ از این سوال که آیا شما کانت را مطالعه کردید و نظر او را درست یافتید؟ گفت وقتی آقای فلانی (از روشنفکران مشهور) مطالعه کرده و حرف کانت قبول کرده معلوم می‌شود حرفش درست است.

بنظر می‌رسد یکی از اسباب وجود این آسیب، عدم احاطه بسیاری از طلاب به زبان‌های خارجی و حتی عربی معاصر است. منتظر ترجمه افکار ماندن، موجب عدم اطلاع به موقع و کامل از حوادث و به تبع آن، همان تبعیت زمانی مذکور از جماعت مترجمان و روشنفکران

می‌شود. در جامعه جهانی امروز که مرزبندی‌های سیاسی، تأثیر چندانی در ارتباط فکری از طریق رسانه‌های مدرن ندارد، کسی که از زبان و فناوری روز بهره نبرد توان تأثیرگذاری را از دست داده یا بسیار محدود می‌شود. باید با توجه به تخصص انتخاب شده توسط فرد، تمام مطالب آن حوزه به زبان اولیه و اصلی و قبل از پخش در سطح فرهنگ عمومی، توسط طلاب مورد بررسی و تحلیل واقع شود. علت دیگر برای این آسیب، سانسور خواسته یا ناخواسته مطالب و شبهات جدید در جمع علمی طلاب و اساتید است. وقتی فرد از تهدیدات جدی نسبت به خودش و دینش به طور تفصیلی و از نزدیک خبر نداشته باشد، نمی‌تواند انگیزه جدی و قوی برای دفاع و آمادگی قبل از دفاع داشته باشد. حرفهای دیگران یا درست است یا نادرست در حالت اول باید آن را اخذ کرد هرچند در دست منافق یا کافر باشد و در صورت دوم باید آن را رد کرد و این امر محتاج معونه و آمادگی قبلی است. منطبق قرآن نیز این گونه است و خداوند تعالی انسانی را که سیره‌اش چنین است که گفته‌ها را گوش می‌دهد اما از بهترین آنها تبعیت می‌کند، تنها نمی‌گذارد بلکه، او را به راه صواب هدایت می‌کند تا صاحب عقل ناب شود، «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر، 18) اگر طلبه‌ای اولین بار این مطالب و نقد و بررسی آنها را در فضای حوزه و از زبان اساتید خود، بدون سانسور بشنود هم بهتر آنها را می‌فهمد هم در صورت هر گونه شك و شبهه‌ای با به بحث گذاشتن آنها با اساتید و همکلاسانش بهتر می‌تواند با این مطالب مواجه شود.

6. تخصصی نشدن شاخه‌های علوم عقلی

علوم عقلی نیز همانند سایر شاخه‌های علم در زمانه ما بقدری گسترده و پیچیده شده است که امکان تسلط بر همه مباحث برای يك فرد امکان‌پذیر نیست. از این رو باید شاخه‌های متعددی برای علوم عقلی احداث شود و هر فرد با مشورت اولیه با اساتید، فقط در يك شاخه مطالعه و تحقیق نماید. برای مثال علم کلام سنتی شیعه باید به دو شاخه تقسیم شود، در يك شاخه، به نظرات و شبهات فرق گذشته و فعلی در جهان اسلام پرداخته و در شاخه دیگر به نظرات و شبهات ادیان دیگر و بخصوص فلاسفه دین معاصر. حتی ممکن است در هر يك از این دو شاخه نیز مطالب بسیار تخصصی شود و لازم است که در مقاطع بالاتر دروس تخصصی حوزه، در يك مبحث از این مباحث متمرکز شویم. برای مثال، دفاع از برتری دین اسلام بر مسیحیت یا برتری تشیع بر وهابیت، خود يك تخصص ویژه و ممارست طولانی را طلب می‌کند.

صرف خواندن دو کتاب کلامی و دو کتاب فلسفی تا پایان دروس سطح اگر با فهم ممتاز هم همراه باشد برای مواجه با دنیای امروز کفایت نمی‌کند. وجود دروس خارج در علوم عقلی اهمیتی صدچندان نسبت به دروس خارج فقه و اصول دارد همچنان که اصول دین، اهمیت صدچندان نسبت به احکام فرعی دارد. بدون داشتن دروس خارج در علوم عقلی نمی‌توان بطور نظام مند مجتهد در علوم عقلی پرورش داد.

7. چند سطحی نبودن کتب و کلاس‌ها

باید طلاب در هنگام ورود و در طول تحصیل از طریق آزمون و مصاحبه علمی و روان‌شناسی از نظر استعداد و انگیزه دسته‌بندی شده و از هم جدا شوند. هر گروه باید کتب درسی و کلاس متناسب با خود را داشته باشند. برای مثال این امر که هر طلبه‌ای باید فلسفه در حد کتاب نه‌ایة‌الحکمة را در پایه‌های 8 و 9 بداند نه ممکن است نه مطلوب. کتابی مثل نه‌ایة‌الحکمة که شامل نظرات انتقادات علامه در پاورقی‌های اسفار ملاصدرا است برای کسانی که می‌خواهند متخصص فلسفه اسلامی و آنها حکمت متعالیه شوند مناسب است و نه برای تمامی طلاب. حتی اجباری بودن دروس عقلی برای همه طلاب نتیجه منفی دارد زیرا کسی که استعداد و انگیزه لازم برای فهم این مطالب را ندارد نمی‌تواند این مطالب دقیق و عمیق را درست درک کند و در نتیجه یا سرخورده می‌شود و فکر می‌کند هیچ استعدادی ندارد یا بدتر از آن ممکن است دچار جهل مرکب شود و با توهم این که فهمیده است بخواهد شروع به تدریس و تحقیق کند و بعد هم مدعی نقد و بررسی آنها می‌شود.

این تمنا که همه طلاب باید علامه دهر شوند، آرزویی برآورده نشدنی است و هر برنامه‌ای که با این پیش فرض تدوین شود محکوم به همان نتایج فوق‌الذکر است. البته این به معنا نیست که عده‌ای از طلاب نباید هیچگاه سراغ علوم عقلی بروند بلکه به این معناست که باید کتب و کلاسی در حد خود داشته باشند. نوشتن کتبی مثل بدایه و نه‌ایه حاصل کوشش علامه طباطبایی برای رفع این نیاز بود که بعدها با نوشتن کتب دیگری توسط شاگردان ایشان و دیگران ادامه یافت اما این مقدار کار، کم است و در برنامه اصلی حوزه لحاظ نشده است. البته شروع دوره‌های تخصصی از پایه شش برای رسیدن به این هدف خوب است و با گسترش رشته‌ها در سطح دو و سه بهتر نیز خواهد شد.

8. کم توجهی به استفاده از هنر و ادبیات

یکی از سنتهای فراموش شده در حوزه علوم عقلی استفاده از هنر و ادبیات برای انتقال مفاهیم است، سنتی دیرپا که به افلاطون و محاورات زیبای او می‌رسد. در جهان اسلام شاهد کوشش‌های از این دست بوده‌ایم که مفصل‌ترین آنها داستان حی بن یقظان از ابن‌طفیل است. از ابن‌سینا چند داستان کوتاه و از شیخ اشراق تعداد بیشتری داستان فلسفی و عرفانی به جای مانده است. در حوزه شعر، وجود دائرة‌المعارف عظیم حکمت و عرفان یعنی مثنوی معنوی از مولانا و سایر آثار حکمی از بزرگانی چون سنایی و ناصر خسرو و حتی آثار معاصری چون دفتر دل از علامه حسن‌زاده آملی نشان از وجود این سنت دارد اما تک‌نگاری‌هایی این چنین، مشکل را کاملاً حل نمی‌کند. این سنت بعد از مکتب اصفهان در شعر ادامه داشت اما در داستان متوقف شد. البته شعرهای حکما نیز معمولاً بسیار سنگین است و برای متخصصین فن قابل فهم است در حالیکه هدف اصلی باید فهماندن امر معقول بواسطه امر محسوس و زیبا برای مخاطبین سطوح پایین‌تر باشد.

باید توجه به ادبیات و هنر در حوزه چنان شود که هر روزه شاهد انتشار داستان، شعر، فیلم و سایر آثار هنری‌ای باشیم که افکار فلسفی و

عرفانی را با زبان هنر به مخاطب منتقل کند. ما امروزه شاهد انبوهی از کتب شعر و رمان ترجمه شده از شرق و غرب هستیم که مطالب درست و نادرست را به زبانی بسیار ساده و زیبا به خواننده منتقل می‌کنند. برای نمونه سالهای نه چندان دور کتاب‌های پائولو کوئیلو و اوشو را در دست طلاب مبتدی و بالاتر و در نمایشگاه‌های کتاب‌های مذهبی در کنار سایر کتب سنتی دیده می‌شد و البته اخیراً با روشنگری برخی از فعالان در حوزه عرفان‌های کاذب تا حدی شاهد کاهش استقبال هستیم. در عرصه فیلم و سریال نیز شاهد محصولاتی هستیم که با استقبال فراوان دست به دست جوانان می‌چرخد و افکار درست و نادرست سازندگان را به ذهن‌های تشنه جوانان می‌رساند. اگر هر چه زودتر این جریان که با تاسیس یک مدرسه اسلامی هنر، در حوزه شروع شده است گسترده نشود ما قلمرو وسیعی از افکار عمومی جامعه خود و حتی جامعه جهان را مجانی در اختیار دیگران قرار داده‌ایم.

۹. کم توجهی به قرآن و حدیث

در جهان اسلام، در کنار انتقال علوم طبیعی و عقلی از یونان، خاستگاه اصلی علوم عقلی و بخصوص علم کلام در قرآن و حدیث نهفته است و این امر با گذشت زمان بیشتر و بیشتر شده است تا به حکمت متعالیه می‌رسد که به طور علنی قرآن، برهان و عرفان را از هم جدا نمی‌داند. با این وصف توجه خاص به آیات و روایات هم در گذشته، هم در حال، در سنت تدریس علوم عقلی کم رونق بوده است. چرا افرادی که به تدریس و تدریس علوم عقلی علاقه^۹ مند هستند نباید حداقل به اندازه مساوی با کتب مرسوم درسی به قرآن و حدیث توجه کنند. چرا کتابهایی مثل شرح اصول کافی ملاصدرا یا شرح توحید صدوق قاضی سعید قمی یا رساله^{۱۰}‌های توحیدی علامه طباطبایی مورد کم توجهی واقع می‌شوند. باید دغدغه فهم آیات و روایات مربوط به اصول دین همانند دغدغه فهم آیات و روایات مربوط به فروع دین باشد. فردی که تحصیلاتش در حوزه علوم عقلی به اتمام می‌رسد باید بر تمام روایات و آیات مرتبط به این علوم تسلط داشته و توانایی برداشت‌های اجتهادی از آنها را داشته باشد.